



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۶۱	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۲ / ۰۶
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله یازدهم عروه: حکم زکات قرض					
عنوان ۵	استناد به صحیحہ منصور بن حازم برای جواز پرداخت زکات توسط مُقرض					
عنوان ۶	بحث در مقتضای قاعده در مقام					
عنوان ۷	اشکالات وارد بر تعمیم قاعده دیون به زکات • اشکال اول: وجود فرق بین «زکات» و «دین»					
عنوان ۸	فرق بین خمس و زکات					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

در مسأله یازدهم که مرحوم سید مطرح فرمودند، گفتیم چند مطلب وجود دارد. بحث اصلی این است که زکات مال مُقرض، یعنی کسی که پول قرض می دهد، بر او واجب نیست؛ بلکه زکات قرض بر مُستقرض (قرض گیرنده) است. این اصل بحث بود و فروعی بر آن مترتب می شد. فرع اول این بود که اگر مُقرض بخواهد خودش زکات قرض مُستقرض را بدهد، آیا می تواند یا نه؟ فرع دیگری هم بر آن متفرع شد و آن اینکه حالا اگر یک شخص ثالثی بخواهد زکاتی را که در مال مُقرض و نزد مُستقرض است بدهد، آیا می تواند یا نه؟

استناد به صحیحہ منصور بن حازم برای جواز پرداخت زکات توسط مُقرض

در بحث گذشته ما گفتیم صحیحہ منصور بن حازم اثبات می کند که مُقرض می تواند زکات مُستقرض را بدهد که این صحیحہ را در بحث قبل خواندیم: «فِي رَجُلٍ اسْتَقْرَضَ مَالًا فَحَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ، قَالَ: إِنْ كَانَ الَّذِي أَقْرَضَهُ يُؤْذِي زَكَاتَهُ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ لَا يُؤْذِي أَدَّى الْمُسْتَقْرَضُ»^۱.

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۷، ح ۲.

گفتیم عبارت: «إِنْ كَانَ الَّذِي أُقْرَضَهُ يُؤَدِّي زَكَاتَهُ فَلَا زَكَاتَ عَلَيْهِ» هم دلالت بر جواز ادای زکات مُستقرض به وسیله مُقرض دارد و هم بر اینکه اگر مُقرض ادای زکات مُستقرض را کرد، دیگر زکات از عهده مُستقرض ساقط خواهد بود. استناد ما به این روایت بود.

بحث در مقتضای قاعده در مقام

بحثی در مقتضای قاعده در مقام، اقامه شده است. این بحث مقدار زیادی ادامه دارد که حالا مقتضای قاعده چیست؟ چون اگر مقتضای قاعده را بحث کنیم، در جاهای دیگر هم این مقتضای قاعده می‌تواند اثر داشته باشد. مقتضای قاعده چیست؟ مثلاً یک دینی بر عهده مُستقرض است. یک مال زکوی را قرض گرفته، ۱۰۰ تن، ۱۰۰۰ تن گندم را از مالکش قرض گرفت. این گندم نزد مُستقرض می‌ماند و سال هم بر آن می‌گذرد، زکات دارد یا ندارد؟ گفتیم بله زکات دارد و بر عهده مُستقرض است. حالا آیا خود مُقرض می‌تواند به جای او بپردازد؟ یا شخص ثالث می‌تواند به جای مُستقرض بپردازد؟ باید دید مقتضای قاعده چیست؟

در اینجا گفته شده است که بله، مقتضای قاعده این است که می‌تواند بپردازد. چرا؟ چون در دیون، قاعده این است که اگر شخصی مدیون شخص دیگری است، شخص ثالثی آمد و دین آن مدیون را به دائن پرداخت، حتی بدون اذن و بدون اطلاع مدیون، در هر صورت دائن طلبی دارد و کسی است که از دیگری طلبی دارد، مثلاً ۱۰ میلیون تومان، ۱۰۰ میلیون تومان طلب دارد. حالا یک کسی برای خدا خواست قصد تقرب کند، بدون اینکه حتی آن مدیون بفهمد، رفت و پول مدیون را به دائن پرداخت، اینجا این دین از ذمه مدیون ساقط می‌شود. دائن طلبی داشت و یک حقی داشت که بر عهده مدیون بود. دائن حقش را گرفت و تمام شد. ظرفیت حق بیش از این نیست که آن هم پرداخت شد، گرفت و تحویل گرفت، خب باید از ذمه مدیون ساقط بشود. این، مسلم است و جای بحثی نیست.

این قاعده در دین یا در دیون مالی، تعمیم داده می‌شود به ما نحن فیه. به هر حال «الزکاة دین» زکاتی که باید مُستقرض بپردازد، یک دینی است برای فقرا و مساکین. یک دینی است برای مستحقین زکات؛ دینی است بر عهده بدهکار یا همین شخص مُستقرض. حالا اگر شخص ثالث یا خود مُقرض آمد و دینی را که بر عهده این مُستقرض وجود دارد، دین زکاتی را پرداخت کرد، به هر حال این یک دین و حق مالی است مثل سایر دیون. همان طوری که در سایر دیون مقتضای قاعده این است که اگر شخص دیگری آمد و دین را پرداخت کرد یا حتی خود دائن اسقاط کرد اصلاً، گفت من بخشیدم، اگر گفت من بخشیدم چطور می‌شود؟ اگر شخص سومی هم بیاید و بگوید این طلبی که تو از فلان کس داری را من می‌پردازم.

پرسشگر: ...

معظم‌له: این شخص این کار را در قالب ضمانت انجام نمی‌دهد. یعنی عقد ضمانتی جاری نمی‌شود؛ بلکه تبرعاً می‌پردازد. یک وقتی طرف می‌گوید من ضامن می‌شوم، بله این یک حرفی است که ما اینجا این بحث را نمی‌کنیم. بحث این است که بدون عقد و قراردادی دینی را پرداخت کرد. شخصی طلبکار باشد و دیگری به او بدهکار، در همین حین کسی دلش به حال بدهکار سوخت. الان در محاکم قضایی کنونی نیز مشاهده می‌گردد که افراد نیکوکار برای آزادی بدهکاران از زندان، دیون آنان را پرداخت می‌نمایند. در بسیاری از این موارد، بدهکار حتی از هویت پرداخت‌کننده نیز بی‌اطلاع است. مقتضای قاعده این است که با پرداخت دین، ذمه مدیون بری می‌گردد و دیگر حقی برای دائن باقی

نمی ماند که دریافت کند. اگر شخصی بیاید و بگوید دینی که بر گردن دیگری داری را من می پردازم، ولو اینکه مدیون خبر نداشته باشد.

پرسشگر: ...

معظم له: این موضوع با ضمانت متفاوت است. عقد ضمان بدین معناست که شخصی متعهد به پرداخت دین دیگری می شود، شاید هم بپردازد؛ اما ضامن می شود که بپردازد. اما در اینجا بدون هیچ عقد و تعهدی، شخص ثالث اقدام به پرداخت دین مدیون می نماید و ذمه مدیون ساقط می گردد. اگر تعهدی باشد لازمه اش عقد است و حال آنکه عقدی در کار نیست.

این قاعده ای که در دیون وجود دارد، به زکات نیز تعمیم داده می شود؛ زیرا زکات هم، دینی است بر گردن شخص مُستقرض. پس از آنکه مشخص گردید زکات مال قرض گرفته شده را باید مُستقرض بپردازد، او به مستحقین و فقرا مدیون است. حال اگر کسی بیاید و زکات او را بپردازد، چه مستقیماً به فقیر بدهد و چه به ولی امر، در صورتی که ولی امر مطالبه کرده باشد، یا بنا بر اعتقاد ما که اصلاً بدون مطالبه نیز باید زکات پرداخت شود مگر در شرایط خاص که ولی امر اجازه دهد که این از مسائل بسیار مهمی است. زکات کار ولی امر است و لذا «عاملین علیها» یکی از مستحقین به حساب می آیند. زکات کار ولی امر است منتها در شرایطی که بر جامعه اسلامی حاکم بود که اولیای حقیقی امور دستشان از همه چیز کوتاه بود، اجازه پرداخت مستقیم زکات به فقرا توسط مردم را می دادند و به اولیاء امر مراجعه نکنند. برای این مطلب روایت هم داریم. این به آن معنا نیست که اساساً مردم اجازه داشته باشند زکات اموال خود را مستقیماً به مستحقین بپردازند. اگر حاکم شرع مبسوط الید باشد و امکان جمع آوری و توزیع زکات را داشته باشد، او وظیفه دارد این امر را بر عهده بگیرد. این دلائل زیادی دارد. ممکن است یکی از ادله این باشد که اگر مردم مستقیماً زکات بدهند در بعضی موارد، زکاتی که پرداخت می شود چه بسا بیش از نیاز مستحقین باشد. در چنین شرایطی باید ولی امری باشد تا اگر پول زکات بر اصناف مستحقین اضافه آمد بتواند آن را در جاهای دیگر، در مصالح عامه مسلمین به مصرف برساند.

خلاصه آنکه، گفته می شود این قاعده که در دیون جاری است، به زکات نیز تعمیم داده می شود و اگر کسی آمد از طرف مُستقرض زکاتش را به مستحقین پرداخت کرد، دیگر از عهده مُستقرض ساقط می شود. «تعمیماً من قاعدة الدیون الی الزکاة لأَنَّهُ دینٌ من الدیون».

اشکالات وارد بر تعمیم قاعده دیون به زکات

اشکالات متعددی بر این حرف وارد است تا ما بیاییم مقتضای قاعده را از دیون به زکات تعمیم بدهیم. حداقل سه اشکال بر این تعمیم وارد است:

اشکال اول: وجود فرق بین زکات و دین

اشکال اول این است که چون بین زکات و بین دین فرق وجود دارد نمی توانید تعمیم بدهید. اینکه گفتید زکات هم دین است، نه، زکات، دین خاصی است، دین به آن معنا نیست، دین مطلق نیست که بتوانید شما قاعده در دین را به زکات تعمیم بدهید. اولاً از این نظر اختلاف بین دین و بین زکات وجود دارد که در دین، آنچه بر عهده مدین است کلی است که بر ذمه اوست، مثلاً صد هزار تومان کلی. وقتی چنین بود این کلی فی الذمه، اگر شخص دیگر آمد و این دین را

به دائن پرداخت، خواه ناخواه آن کلی فی الذمه تطبیق پیدا می کند بر این صد هزار تومان خارجی و از ذمه او ساقط می شود. فرض بر این است که او که دو تا کلی بر عهده ندارد، یک کلی فی الذمه بیشتر بر گردش نبود و اینجا مصداق پیدا کرد و شخص دائن پولش را گرفت و دیگر حق دیگری بر گردن مدین ندارد. درحالی که زکات، کلی فی الذمه آنطوری نیست؛ بلکه یا کلی فی المعین است یا کلی مشاع است. یعنی در روایت آمده است، حتی در آیه کریمه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»^۱ یا آن روایت که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ...»^۲، این نشان دهنده این است که در خود مال خارجی، حقی برای مستحقین زکات وجود دارد.

فرق بین خمس و زکات

یک حرفی هم ما زدیم که حرف مهم و دقیقی است درباره فرق بین خمس و زکات که در روایات آمده که چرا زکات بر آل محمد علیهم السلام حرام است اما خمس حرام نیست؟ در روایت و صحیحته متعدد این تعلیل آمده که «لأن الزكاة أوساخ أموال الناس»^۳، خود این اوساخ اموال الناس بودن زکات، نشان دهنده این است که زکات در مال خارجی وجود دارد. البته گفتیم و بد نیست این تحلیلش را دوستان بدانند چون این مسأله مهمی است و در کلام بزرگان ما نیامده است و چون توجه به آن، آثار اقتصادی دارد و در مباحث اقتصادی این اثر دارد.

گفتیم چرا خمس از اوساخ اموال الناس نیست اما زکات هست؟ نکته اجمالی این است که زکات مال، در ابتدا به ملک طرف وارد می شود، بعد او موظف است از مال خودش سهم زکات را خارج کند یا یک چهلم یا هر مقدار. درحالی که خمس، آن یک پنجم اصلاً در مال طرف وارد نمی شود؛ چون همه اموال، به طبیعت برمی گردند، به انفال برمی گردند. همه اموال مردم ریشه اش انفال است، ریشه اش زمین است، یا جنگل است، یا پرندۀ هواست، یا چرندۀ صحراست، یا آب و چشمه است یا معدن است. از اول که کسی می خواهد مالک این معادن طبیعی بشود که بعد این معادن طبیعت تبدیل به کالا می شود، بعد این کالا دست به دست می گردد می شود بازار. از اول که کسی می خواهد بیاید استخراج کند یا می خواهد تملک کند آن انفال یا آن ثروت طبیعی، از اول به او گفته می شود که از این سبد طبیعی با کسر مؤونه، چهار پنجمش را می توانی مالک بشوی. آنچه مازاد بر مؤونه ات هست اصلاً در ملک تو وارد نمی شود و باید به اهلش سپرده شود. گفتیم نکته این تعبیر: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...»^۴، آنجا که می فرماید: «فَإِنَّ لِلَّهِ» یعنی می گوید قبلاً اینگونه بوده و همچنان ادامه دارد. در خمس نمی فرماید: «خذ من أموالهم الخمس» نکته اش این است که اینکه گفته می شود خمس از اوساخ اموال الناس نیست چون اصلاً خمس مالی نیست که به مردم تعلق داشته باشد و از مردم گرفته بشود برای تطهیر مالشان، خیر، مردم بدهکار خمس هستند به صاحبانش. لذا در آن روایت مالک حضرمی است - که راوی اصلی اش یادم نیست - که حضرت صلوات الله تعالی علیه می فرماید که این خمسی که به ما می دهید

۱. سوره توبه: ۱۰۳.

۲. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۳، ح ۲۵.

۳. «وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِي وَلَا لِأَهْلِ بَيْتِي، إِنَّ الصَّدَقَةَ أَوْسَاخُ أَمْوَالِ النَّاسِ، فَقِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الزَّكَاةُ الَّتِي يُخْرِجُهَا النَّاسُ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ» [مستدرک الوسائل؛ کتاب الزکاة، ابواب المستحقین للزکاة، ب ۱۶، ح ۳].

۴. سوره انفال: ۴۱.

در حقیقت ما چهار پنجمش را به شما می دهیم، نه اینکه شما یک پنجمش را به ما می دهید. «الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا»^۱ ما اجازه می دهیم که شما چهار پنجمش را از این ثروت الهی متملک بشوید. لذا گفتیم مسأله مالکیت خدا برای انفال «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ...»^۲، یک قاعده کلی بسیار اساسی در اقتصاد است. گفتیم یک فرق اصلی بین اقتصاد اسلامی و اقتصادهای مبتنی بر الحاد همین است. شما ملحدین که خدا را قبول ندارید، این زمین و این معدن و این چشمه و این آب و این دریا حتی این فضا مال کیست؟ می گویند مال ماست. سؤال می کنیم که آیا شما اینها را ایجاد کرده اید؟ نهایت جوابشان این است که چون ما بر آنها مسلط هستیم تسلط داریم، پس برای ما است. در نهایت به این می رسد که حق مساوی است با زور، حق مساوی با تسلط؛ آن وقت همه غصبها را توجیه می کنند. زور که نمی تواند مبنا باشد؛ بلکه مبنای تملک، ایجاد است؛ کسی که ثروت و مالی را ایجاد می کند مال اوست؛ اینها را خدا ایجاد کرده است و لذا مال اوست حرف ما منطق دارد خدا می فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً...»^۳ نه اینکه «مَلَكُكُمْ كُلٌّ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». یا آن آیه شریفه که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً...»^۴؛ یا آنجا که می فرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ»^۵.

به هر حال اشکال اول این استدلال این است که فرق است بین دین و زکات که فقیر یا مستحق زکات، که البته ما معتقدیم که مستحق زکات خود حاکم شرع است نه اینکه مستقیماً فقرا مستحق زکات باشند. در «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ...»^۶ این «لِلْفُقَرَاءِ» تملیک نیست؛ اگر ملک آنها بود خودشان می توانستند هبه کنند، اصلاً اسقاط و ابراء کنند؛ یک فقیر حق ابراء ذمه صاحب زکات را ندارد؛ این «لِلْفُقَرَاءِ»، مصداق مصرف است؛ حتی در خمس هم همین طور است: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى...» تا اینجا تملیک است؛ بعد که می فرماید: «وَالْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» در این موارد دیگر «لام» ندارد؛ این موارد مصادیق مصرف هستند؛ لذا حاکم شرع می تواند طبق هر مصلحتی که دید تقسیم کند. لذا اینکه گفته می شود که نصف خمس، سهم امام است و نصفش سهم سادات و سهم سادات هم باید سه قسمت شود، گفتیم این قسم از تقسیم سادات برای مصرف است؛ می گوید در این جاها باید مصرف کنی؛ نه اینکه واجب باشد حتماً دو سهمش کنی.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

۱. الکافی؛ کتاب الحجّة، باب أَنَّ الْأَرْضَ كُلُّهَا لِلإِمَام، ح ۱.

۲. سوره انفال: ۱.

۳. سوره بقره: ۲۹.

۴. سوره مؤمنون: ۵۱.

۵. سوره ملک: ۱۵.

۶. سوره توبه: ۶۰.